



**حدوداً ۴۰ روز مانده به سومین سالگرد درگذشت زنده یاد داوود رشیدی، به عنوان یک دوست و همسر این ۳۲ سال برای شما چطور گذشت؟**

تلخ، داوود رشیدی انسانی بود که می توانست تا آخرین لحظه زندگی اش کار کند، اما متأسفانه در چند سال اخیر با شروع سرطان پروستات و عوارض ناشی از معالجات سنگین این بیماری که تبعات دیگری به دنبال داشت، نتوانستند فعالیت هایشان را ادامه دهند.
خاطرم هست سه سال پیش، از چند روز قبل از تولدشان متوجه شدیم که سرطان شان متاستاز داده و به غدد لنفاوی شان رسیده و این اتفاق خیلی برای ما ناراحت کننده بود و فکر می کردم چطور می توانند تحمل معالجات سنگین و رفت و آمدهای مکرر به بیمارستان را داشته باشند، اما فکر می کنم خواست خدا بود که ایشان درگیر آن دوران سخت درمان نشوند و در ۵ شهریور همان سال در سن ۸۳ سالگی بر اثر ایست قلبی فوت کنند.
۸۳ سالی که البته بسیار پربار و باعث افتخار است و من هنوز بعد از سه سال هر جا یا می گذارم از نانوایی و میوه فروشی گرفته تا سالن تئاتر و سینما و مسافرت به شهرهای مختلف اولین حرفی که به من می زنند این است که؛ «روح آقای رشیدی شاد». به نظر من این مایه سعادت و خوشبختی آدمی است که تا سال‌ها بعد از رفتن ات و تا همیشه نام و یاد ت به نیکی بین مردم زنده بماند.

**آخرین کار هنری که آقای رشیدی انجام دادند، خاطراتان هست؟**

اواخر سال ۸۹ بود که ما متوجه بیماری ایشان شدیم و آقای رشیدی آخرین نمایش شان را سال ۹۰ در سالن ایرانشهر روی صحنه بردند. تقریباً اواسط سال ۹۰ هم بود که احساس کردم معالجات و هورمون درمانی‌های شدیدی که روی ایشان انجام شده عوارض دیگری را به دنبال داشته. البته علم پزشکی بسیار پیچیده است، اما با بررسی‌ها و صحبت‌هایی که با پزشکان مختلف داشتم و مطالبی که در این باره خواندم متوجه شدم که اگر شخصی زمینه بیماری‌هایی مثل پارکینسون یا آلزایمر را داشته باشد این معالجات سنگین می تواندبه این بیماری‌ها شتاب و جهش بدهد. ایشان دو سال آخر زندگی شان را در منزل بودند، اما من تمام سعی ام را کردم که از اجتماع دورشان نکنم، هرکسی که به دیدن شان می آمد با روی باز پذیرای شان بودیم. دوران سختی بود، خب زندگی سرشار از دوره‌های مختلفی است که انسان از سر می گذراند تا به مرگ برسد. آن دوران سخت بود، اما برای ایشان مانند تک تک دوران زندگی شان باشکوه گذشت.

**باتوجه به جایگاه آقای رشیدی در هنر ایران، در این دوران که گذراندید از نگاه مسئولان به ایشان راضی بودید؟ چون متأسفانه مسئولان هنری ما گاهی دچار بی توجهی و فراموشی نسبت به هنرمندان می شوند!**

آن زمان آقای ایوبی رئیس سازمان سینمایی وقت بودند و قبل از شروع جشنواره فیلم فجر به دیدن تمام پیشکسوتان می رفتند. طبیعتاً به منزل ما هم می آمدند. باید اضافه کنم مسئولان وزارت ارشاد همیشه جویای حال آقای رشیدی بودند، اما گله ای که من دارم از مسئولان تلویزیون آن زمان است. آقای رشیدی کارهای شخاصی در تلویزیون انجام دادند، متأسفانه در آن ایام هیچ کس از این سازمان برای احوالپرسی به منزل ما نیامد و من البته از آقای ضرعانی گله کردم.

چند ماه قبل از فوت ایشان، یکی از دوستان ما که به مرکز بهداشت تلویزیون رفت و آمد داشت از حال آقای رشیدی در آنجا گفته بود که بعد از آن آقای دکتر حسینی (رئیس مرکز بهداشت) به دیدن آقای رشیدی آمدند و متعاقب این دیدار بود که رئیس شبکه یک به همراه چند نفر دیگر نیز به منزل ما برای احوالپرسی آمدند.

در آن روزها توقع خاصی از کسی نداشتم، اما خب بعضی هاشرایط مدیریتی و شغلی شان این وظیفه را برایشان به وجود می آورد که سری به هنرمندی که تمام زندگی اش را برای هنر این کشور گذاشته، بزنند. به هر حال آن روزها گذشت و من سیاست‌گذار تمام کسانی هستم که در آن ایام و بعد از آن کنار خانواده ما بودند و ما را تنها نگذاشتند.

**از دغدغه‌های آقای رشیدی در زمان حیات شان بگویید.**

از سال ۱۳۴۱ که ایشان به ایران بازگشتند در وزارت فرهنگ و هنر سابق، در



### نقد مستند «قصه بلوار» با حضور همایون امامی

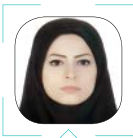
«قصه بلوار» به وقایع مختلف و حوادث اجتماعی‌ای که با بلوار کشاورز در تهران پیوند خورده، اشاره دارد.

به گزارش هنرآنلاین، مستند قصه بلوار که درحال حاضر در گروه سینمایی هنر و تجربه درحال اکران است، روز یکشنبه ۲۳ تیر ساعت ۱۷ در سینماتک خانه



با احترام برومند، به مناسبت سالروز تولد زنده یاد داوود رشیدی

# از بیکاری متنفر بود!



ساناز قنبری

سینما

شدیم تا برایمان از سال‌ها زندگی مشترک شان بگویند.

**داشتند؟**

ایشان اصرار زیادی بر کار کردن و بیکار نماندن داشتند. من هیچ‌وقت ندیدم به لیلی و فرهاد (فرزندان مان) بگویند این کار را بکن و آن کار را نکن. همیشه به لیلی سفارش می کردند

که تو با سواد و دانشی که داری نباید بیکار بمانی. خودشان هم البته همین‌طور بودند می نوشتند، بازی می کردند کارگردانی می کردند

و خلاصه که بیکار نمی ماندند. کار برای آقای رشیدی، مقدس بود. در هر موقعیتی که برایشان مهیا می شد بچه‌های تئاتر شهرستان را حمایت می کردند. برای این که عقیده داشتند استعداد‌های بی شماری در شهرستان‌ها وجود دارند که متأسفانه دیده نمی شوند و به هدر نمی روند.

**پس کلا برایشان بازی تئاتر یا سینما فرقی**

هنرمندان نمایش داده می‌شود و در ادامه با حضور همایون امامی، مستندساز و منتقد شناخته شده و داوود اشرفی کارگردان اثر، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.
تاکنون چهره‌هایی از حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی همچون محمود دولت‌آبادی، لیلی گلستان، بابک احمدی، احمد مسجدجامعی، فرزانه طاهری،

اساساً آقای رشیدی سریال‌های تاریخی زیادی در کارنامه کاری خود دارند و در سریال‌های «تنهاترین سردار» و «ولایت عشق» هم بازی داشتند که البته نقش آقای رشیدی در بازپخش‌های سریال «ولایت‌عشق» به نوعی مثله (قطعه قطعه) شد. هر وقت این سریال یا حتی فیلم سینمایی‌اش پخش می‌شود بخش‌های مربوط به آقای رشیدی خیلی محدود و کوتاه است که البته خودم فکر می‌کنم این اقدام به دلیل ناراحتی شخصی تهیه کننده این سریال (خانم پروانه پرتو) با آقای رشیدی است که واقعا از این بابت متأسفم. چون ورود سلایق و دلخوری‌های شخصی به کارهای جمعی و عمومی هیچ توجیهی ندارد.

**یک سوال خیلی شخصی از خدمت‌تان بپرسم. به عنوان یک زن وقتی زن دیگری به عنوان بازیگر رویه‌روی آقای رشیدی بازی می‌کرد احساس ناراحتی نمی‌کردید؟**

هرگز. تمام باورم چه در زمان جوانی و چه میانسالی این بود که بازیگری شغل و حرفه آقای رشیدی است و ایشان همراه با بازیگر خانم مقابل‌شان هر دو دارند نقش هایشان را بازی می‌کنند. به نوعی دارند کارشان را که سال‌ها برایش زحمت کشیده‌اند انجام می‌دهند مثل تمام کارمندان، پزشکان، مهندسان و... آقای رشیدی هم البته با اصالت، رفتار، شخصیت و منش‌شان در این باور و اطمینان قلبی من نقش به‌سزایی داشتند.

**برای زنده نگه داشتن نام یک هنرمند هر کسی راهی را انتخاب می‌کند. باوجود این که نام آقای رشیدی همیشه در تاریخ و هنر این سرزمین زنده است، اما شما چه طرح یا کاری برای بیشتر زنده نگه داشتن نام ایشان انجام دادید؟**

به هر حال امکانات مالی در هر اقدامی بسیار موثر است. بدون شک اگر من هم یک خانه نسبتاً بزرگ و قدیمی داشتم، خودم شخصا آن را تبدیل به خانه-موزه همراه با یک پلاتوی کوچک تئاتر می‌کردم. چون عکس‌ها و دست نوشته‌های زیادی نه تنها از آقای رشیدی بلکه از خیلی از صاحب‌نامان سینما دارم که جزو اسناد سینماست.

در این سه سال هم مسؤول یانهادی برای همکاری با ما در انجام چنین کاری جلو نیامد، اما خانواده ما در این سه سال با کمک برخی نهادهای مرتبط با فرهنگ و البته دوستان‌مان در هر شب سال ایشان به سه نفر (شخصیت فرهنگی، تئاتری، سینمایی یا روزنامه نگار) و البته یک سال به چهار نفر نشانی به یادگار اهدا کردیم که جنبه کاملاً معنوی دارد.

انتخاب این افراد با خانواده رشیدی است و البته مشاورانی هم در کنار ما حضور دارند. این نکته را هم یادآور شوم که انتخاب‌های ما براساس معیارهایی است که خود آقای رشیدی به آن معتقد و پایبند بودند.

خواسته من هم همواره این بوده که این مراسم در نهایت سادگی برگزار شود. نشانی که به برگزیدگان اهدا می‌شود باید بتواند ارزش خودش را پیدا کند و ارزش لزوماً به این نیست که یک مجلس پر زرق و برق باشد.

**این مراسم هر سال در یک مکان خاص برگزار می‌شود؟**

نه، هر سال در جاهای متفاوتی برگزار می‌کنیم. «نمایش ادامه دارد» نام مراسم‌هایی است که برگزار می‌کنیم که سال اول در تئاتر شهر برگزار شد، پارسال در سالن سنگلج و امسال قرار است در سالن زنده یاد عباس کیارستمی در بنیاد فارابی این مراسم را اجرا کنیم. این مراسم با حداقل مخارج برگزار می‌شود. در واقع کسانی که از کسانی که به ما در برگزاری این مراسم کمک می‌کنند دستمزدی طلب

مراد ثقفی، عباس کاظمی و... قصه بلوار را تماشاکرده‌اند.

داوود اشرفی، کارگردان قصه بلوار نیز درباره استقبال مردم از این مستند گفت: این فیلم از نیمه اردیبهشت در سینماهای هنر و تجربه اکران شد و در همان ماه ابتدایی اکران، تعداد مخاطبان قابل قبول و خوب بود.

نمی‌کنند و همه با عشق همراه ما هستند. **از خودتان و فعالیت‌های این روزهایتان بگویید.**

همان‌طور که گفتم تأکید آقای رشیدی بر کار کردن بود و من خودم هم هیچ‌وقت بیکار نبودم. الان هر کاری که به من پیشنهاد می‌شود اگر حس کنم درست است آن را انجام می‌دهم و به پول آن اصلاً اهمیت نمی‌دهم. الان در برنامه سینمای خانواده در شبکه یک بخشی است به نام خاطرات دوران کودکی و من خاطراتی را از خودم برایشان می‌گویم که بسیار برای مردم جذاب است یا الان وقتی به من می‌گویند بیا و برای روز ادبیات کودک و نوجوان قصه بگو، دیگر نمی‌پرسم که حقوق اش چقدر است. هر کاری صادقانه و صمیمانه باشد انجام می‌دهم. البته سال گذشته در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به عنوان داور هم حضور داشتم و در آنجا از من تجلیل شد که از همین جادوباره از آنها تشکر می‌کنم.

**علاقه شما به دنیای بچه‌ها از کجا نشأت گرفته؟**

من از وقتی ۱۲-۱۳ سالم بود نگران بچه‌ها بودم. پدرم کارمند بود و ما به دلیل شغل ایشان برای مأموریت‌های چند ساله از شهری به شهر دیگر می‌رفتیم. برای همین کودکی من در شهرهای ساری، گرگان، خوی و ارومیه گذشت تا این که وقتی ۹ سالم شد، برگشتم تهران. آن زمان ما حوالی میدان شهدای فعلی می‌نشستیم و تعداد بچه‌های آن محل هم زیاد بود. آن وقت‌ها اگر مثلاً در کوچه می‌دیدم که پدر یا مادری با بچه‌اش بد رفتار می‌کند خیلی ناراحت می‌شدم و گاهی به آن پدر یا مادر هم تذکر می‌دادم که البته از من عصیان می‌شدند، اما من از همان دنیای نوجوانی نگران بچه‌ها بودم.

ما خودمان ۶ خواهر و برادر هستیم و من وقتی بزرگ‌ترم.

وقتی کوچک بودیم دائم نگران خواهرهایم بودم و حس می‌کردم باید کاری انجام که به آنها خوش بگذرد. بعد از این که دیپلم گرفتم دوره کوتاهی را در وزارت فرهنگ آن زمان برای آموزش کودکان استثنایی گذراندم و در مرکزی که برای نگهداری کودکان استثنایی بود به مدت ۲ سال کار کردم تا این که سال ۱۳۴۶ کارم در تلویزیون با مجری‌گری و گویندگی به برنامه ۱۰ دقیقه‌ای در هفته برای کودکان و نوجوانان شروع شد و کم‌کم تعداد این برنامه‌ها بیشتر شد. سال ۱۳۵۲ هم به من پیشنهاد شد به عنوان مجری دائمی و هر روزه برنامه تلویزیونی مختص کودکان باشم و کار من در حوزه کودکان ادامه پیدا کرد.

**فرزندان شما را البته همه می‌شناسند. فرهاد رشیدی پسران دانشمند ایرانی و البته مایه افتخار تمام ایرانی‌ها و لیلی دخترتان هم که هنرپیشه و کارگردان این روزها مشغول چه کاری‌هستند؟**

فرهاد پسرم در ایران زندگی نمی‌کند و ساکن سوئیس است. او یک زندگی کاملاً معمولی اما علمی در سوئیس دارد و شاید اگر اینجا می‌آمد به لحاظ مالی خیلی زندگی بهتری داشت، اما به دلیل امکانات تحقیقاتی وسیعی که آنجا برایش مهیا می‌کنند همانجا ساکن شده. فرهاد دانشمندی در کنفرانس‌های معتبر دنیا شرکت می‌کند و خوشحالم که از نتیجه زحماتش تمام دنیا بهره‌مند می‌شود. لیلی را هم که دیگر به قول شما همه می‌شناسند. او بسیار مهربان است و مردم کشورش را دوست دارد. تمرکز اصلی اش تئاتر و تدریس آن است. خیلی ازرو داشتم که می‌توانستم برایش موسسه‌ای راه‌اندازی کنم که در جایی متعلق به خودش کار کند، اما متأسفانه نشد و مهمترین ویژگی‌ای که من به هردوشان به دلیل آن می‌بالم صداقت و درستی شان است. امیدوارم صداقت در جامعه به قدری زیاد باشد که جوان‌های ما برای رشد کردن مجبور به دور شدن از صداقت نشوند.

**آقای رشیدی هم در بین سینمایی‌ها به صداقت معروف هستند این که هیچ‌وقت خلاف حق و برای مصلحت روزگار حرف نزنند. به عنوان آخرین سوال این که آرزوی شما برای کشورمان چیست؟**

آقای رشیدی بسیار کم حرف بود و تا از چیزی اطمینان نداشت محال بود راجع به آن صحبت کند. به هیچ وجه به راحتی قضاوت و بدون آگاهی و فکر صحبت نمی‌کرد. من آرزوی ثبات اقتصادی برای کشورم دارم. متأسفانه شرایط فعلی ما به گونه‌ای است که شب که می‌خواهیم، نمی‌دانیم فردا صبح مان چه می‌شود. به لحاظ مالی اگر جوانی امروز تصمیم به خرید مثلاً خودرویی بگیرد معلوم نیست فردا یا حتی یک هفته دیگر بتواند آن را بخرد یا نه و همین مسأله در ابعاد وسیع‌تر ناامیدی می‌آورد. **✎**

#### نگاه

آقای رشیدی بارها در خاطراتش تأکید کرده که «هزارستان» در سال ۵۸ کلید خورد، اما هر مدیری که عوض می‌شد بارها فیلمنامه «هزارستان» خوانده می‌شد و هر بار هم با مشکلاتی مواجه می‌شد.

مرحوم علی حاتمی خیلی برای ساخت این سریال اذیت شد و من خاترم هست با تمام آن مشکلات همیشه می‌گفت که من بهترین سریال را خواهم ساخت و همین‌طور هم شد.

«هزارستان» در دوره‌ای که ساخته شد نه تنها در ایران بلکه در

مختصات تلویزیون‌های جهانی هم بهترین سریال بود و من

فکر می‌کنم حتی با گذشت چند دهه از زمان ساخت آن هیچ

سریالی در ایران نتوانست با آن عظمت ساخته شود.

#### فعالیت در تلویزیون

-بعد از انقلاب آقای رشیدی بیشتر در تلویزیون و البته سینما فعالیت داشتند. از جمله سریال‌هایی که خودشان هم علاقه بسیاری به آنها داشتند می‌توانم به «گرگ‌ها»، «هزارستان» و «عطر گل یاس» اشاره کنم. زنده یاد علی حاتمی البته در زمان سرپرستی آقای رشیدی در تلویزیون چند سریال ساختند و از آقای رشیدی هم دعوت به همکاری می‌کردند که متأسفانه ایشان به دلیل مشغله مدیریتی نمی‌توانستند در آن کارها شرکت کنند.

بعد از انقلاب با تولید سریال «هزارستان» و نقش مفتش شش انگشتی همکاری خیلی ارزشمندی با علی حاتمی شکل گرفت.